

عبدالحسین زرین کوب

ابن تومرت، «مهدی» مغربی

در بین کسانی که در تاریخ اسلام بعنوان «مهدی» قیام کرده‌اند ابن تومرت مغربی، از آنجهت که دعوت و قیام وی منتهی به تأسیس دولتی در مغرب - بنام دولت موحّدین - شد اهمیتی خاص دارد و بنظر می‌آید که نقل بعضی از سوانح احوال او ممکن است تعلیقه‌یی تلقی شود بر تاریخ اسلام استاد علی‌اکبر فیاض که اثر او با وجود ایجاز فوق‌العاده‌یی که دارد از حیث دقت و جامعیت در تألیفات این زمان کم نظیر است - یا بی‌نظیر. بهمین مناسبت این اوقات که بسبب اشتغال به تحقیق در احوال و آثار ابو حامد غزالی یک چند در باب ابن تومرت و قصه ملاقات او با امام غزالی مطالعه می‌کردم بیان اجمالی در احوال و عقاید این مهدی مغربی را بعنوان ذیلی بر کتاب آن دوست علامه فقید خویش بی‌فایده ندیدم.

در احوال ابن تومرت غالب روایات آمیخته به افسانه است اما همین افسانه‌ها نیز در خور توجه است چرا که عقاید تعدادی از مسلمانان شمال آفریقا در باب یک مدعی مهدویت بیان می‌کند. در واقع اطلاعات ما در باب مبادی احوال وی بقدری محدود است که حتی نام و نسب او نیز محل

اختلاف است . با آنکه نام وی را بنا بر مشهور ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن تومرت می نویسند در صحت این نسب جای تأمل است . ابن خلدون در کتاب العبر خاطر نشان می کند که وی را در کودکی امفار می خوانده اند اما این را نباید نام وی تلقی کرد و بعید بنظر می رسد که وی را در کودکی بدان نام خوانده باشند . چون امفار در زبان بربر بمعنی رئیس و شیخ قبیله است و وی می بایست این نام را بعنوان لقب گونه یی یافته باشد - آن هم در دوران مهدویت خویش ، از هویت او فقط نام پدر - یا جدش - قطعی است و این لفظ تومرت هم در زبان بربری مصفر عمرست - یعنی عمرک . اسم محمد بن عبدالله که در مورد نام و نسب وی ذکر کرده اند ظاهراً برای تأیید دعوی مهدویتش بوده است چنانکه نسب نامه یی هم که وی را طالبی و شریف - و از اولاد امام حسن مجتبی - نشان می دهد نیز بنظر می آید برای همین مقصود درست شده باشد . درباره پدرانش نام هایی هم ذکر شده است که بربری است و تا آنجا که از مقایسه مجموع روایات برمی آید پدر و مادرش هر دو بربر بوده اند - از قبایل مصموده . خانواده وی چنانکه ابن خلدون می گوید اهل نسك و زهد بوده اند و وی از کودکی علاقه به قرآن و شوق به علم را در خویشتن جمع داشت ، چون در هنگام وفات پنجاه و یک و بقولی پنجاه و پنج سال داشت می توان حدس زد که ولادتش در حدود ۴۷۰ واقع شده باشد یا چندسالی بعد . اما قول ابن خلکان که ولادتش را در دهم محرم سال چهارصد و هشتاد و پنج می نویسد نباید درست باشد چرا که در اینصورت هنگام مسافرت به حجاز و عراق می بایست پانزده ساله باشد نه در حد طالب علم میانسالی که توانسته باشد با علماء و فقهاء بزرگ مکه و اسکندریه و بغداد مصاحبت کند .

در هر حال از سوانح دوران کودکی و جوانی او اطلاعات دقیقی در دست

نیست جز آنکه در جوانی غالباً معتکف مساجد بوده است و بقدری شبها در مساجد قنديل می افروخته است که عامه وی را اسافو (اسافیر ؟) می خواندند - بزبان بربری یعنی روشنی . مقارن دوران جوانی او سلسله مرابطين که در مغرب و قسمتی از اسپانیا حکومت می کرد روی بانحطاط داشت و مذهب مالک و عقاید طاهریّه و اهل تجسیم در حیات و اندیشه غالب مسلمین مغرب نفوذ و غلبه فوق العاده یافته بود. تعصب و سختگیری فقهاء بحدی بود که حتی کتابی مثل احیاء علوم الدین امام غزالی بفتوای آنها طعمه حریق میشد . بموجب روایات، مقارن سال پانصد هجری ابن تومرت، که در آن هنگام تقریباً سی ساله بود، در طلب علم از زادگاه خویش بیرون آمد . نخست به اندلس رفت و در قرطبه با کتب ابن حزم آشنا شد و يك چند بمجلس قاضی ابن حمدین رفت و آمد کرد . پس از آن راه مشرق را پیش گرفت، در اسکندریه با ابوبکر طرطوشی ارتباط یافت و ظاهراً از وی متأثر شد . از آنجا به حج رفت و يك چند در مکه مجاورت گزید . بموجب بعضی روایات از آنجا سفری هم ببفداد کرد و می گویند با کیاالهراسی و ابو حامد غزالی مصاحبت یافت . در بین کسانی که وی در بفداد ملاقات کرد نام ابوبکر الشاشی و مبارک بن عبدالجبار را هم ذکر کرده اند و ملاقات وی با کیاالهراسی نیز ممکن هست اتفاق افتاده باشد . اما قصه ملاقات وی با امام غزالی ظاهراً اساس درست ندارد چرا که در سالهای بعد از پانصد و يك که وی به عراق آمده است غزالی مدتها بود از شام و عراق بازگشته بود و در خراسان می زیست. اینکه غزالی در بفداد حکایت سوختن کتاب احیاء - العلوم را که بحکم امراء مغرب طعمه آتش شد شنیده باشد و عاملان آن را نفرین کرده باشد قطعاً افسانه یی است که آن را بر ساخته اند تا همت و دعای امام غزالی را نیز بعنوان مؤیدی در قدرت و غلبه دعوت ابن تومرت جلوه

داده باشند. ابن اثیر هم درین باره تصریح دارد که بین ابن تومرت و غزالی اجتماعی اتفاق نیفتاده است و حق با اوست. در هر صورت ابن تومرت تحت تأثیر مسائل و عقاید متکلمین، مذاهب اهل تشبیه و اهل ظاهر را که در مغرب غلبه داشت نامطلوب یافت و در بازگشت به مغرب در صدد اصلاح عقاید عامه برآمد در اسکندریه بقصد مغرب به کشتی نشست اما هم در کشتی امر بمعروف و نهی از منکر را آغاز کرد و مسافران را به اقامه نماز و قرائت قرآن واداشت. در سال ۵۰۵ بود که در مغرب به شهر مهدیه وارد شد در مسجدی اقامت جست و بنا کرد به نهی از منکر چون امیر و اهل شهر در صدد برآمدند او را در آنجا نگهدارند مهدیه را ترک کرد و چندی بعد به بجایه رفت - در ساحل دریا. در بجایه که خم های شراب و آلات لهو را شکست مردم در صدد آزارش برآمدند و چون سلطان هم از او ناخرسند بود ناچار شد شهر را ترک کند و در قریه بی مجاور پناه جوید - بنام ملاله. اینجا بود که با رفیق و همکار و خلیفه خویش عبدالؤمن بن علی برخورد و او را که طالب علم جوانی بود و در آن ایام در صدد مسافرت شرق بود از قصد رحیل بازداشت و بهمکاری با خویش راضی و موافق ساخت. در جائی بنام ونشریس مرید و شاگرد عجیبی یافت بنام بشیر ونشریسی که بعدها در کار نشر دعوت کمکهای بسیار بوی کرد. در تلمسان مورد توجه و حرمت عام واقع شد. یکبار چنانکه سبکی نقل می کند، مسجدئی را که بحکم حاکم حبس شده بود، شبانه از زندان بیرون آورد و بی آنکه اهمیتی بحکم حاکم داده باشد، آزاد کرد، قاضی تلمسان - ابن صاحب الصلاة - وی را بخاطر اقوال و احوالش ملامت کرد و او از آنجا به فاس رفت و سپس به مکناسه. آنجانیز همچنان در نهی از منکر خشونت و افراط ورزید و از غوغا بهمین سبب آزار دید. در مراکش که مرکز امارت مرا بطین بود، هواداران و مریدان

بیشتر یافت. در آن زمان امارت مرابطین در دست علی بن یوسف بن تاشفین بود که امیرالمسلمین خوانده میشد و قدرت و حشمتی تمام داشت. ابن تومرت که در مراکش در کار نهی از منکر جدت تمام می ورزید و بهمین سبب نزد عامه حرمت و مکانتی یافته بود يك بار علی بن یوسف را پیش چشم عامه سرزنش کرد و يك بار نیز خواهر امیر را - نامش صورت - که بی نقاب بیرون آمده بود با بیحرمتی تمام زجر کرد و امیرالمسلمین جرئت نکرد او را بدین سبب عقوبت کند. با اینهمه ابن تومرت مصاحبت و وقت در آن دید که از مراکش خارج شود. ازین جهت با یاران خویش شهر را ترك کرد و بکوهستانهای مجاور که قبایل مصمودیه در آن می زیستند رفت چون ماموری را که امیرالمسلمین برای جلب و توقیف وی فرستاده بود بازگرداند و از تسلیم بامر امیر ابا کرد طفیان خویشتن را آشکار ساخت. سرانجام در سال پانصد و چهارده یا پانصد و پانزده به حدود زادگاه خویش رفت - در سوس و بین قبیلۀ هرغه. در آنجا رباط ساخت، مریدان گردآورد و به نشر دعوت پرداخت. خودش هم در نهایت زهد و فقر زندگی می کرد لباس ژنده می پوشید و از صحبت زنان پرهیز می داشت. درین زادگاه خویش ابن تومرت يك چند درغاری عزلت گرفت که بعدها غار مقدس خوانده شد و از آنجا شروع کرد به نشر اخبار و بشارات راجع به ظهور مهدی. ابن خلکان از کتاب المَفرَب عن سیرة ملوك المَفرَب نقل می کند که اقدام وی در دعوت ناشی ازین بود که در کتابی بنام «الجفر من علوم اهل البیت» خوانده بود که در نواحی مفرَب در سوس دعوتگری پیدا خواهد شد که کار دعوتش بر دست کسی که نام وی عبد مؤمن خواهد بود رواج خواهد یافت. درست است که این روایت افسانه‌یی بیش نیست باز نشان می دهد که دعوت در بین قبایل بربر در آن زمان حاجت به تأیید علوم اهل بیت داشته است - و به مهدی که خود را به

اهل بیت منسوب کند . در هر حال ابن تومرت با مریدان و یاران که همه جا از اطراف برگردوی فراز می آمدند و مواعظ او را باشور و علاقه گوش می دادند از مهدی سخن گفت و از احوال آخر الزمان . وقتی ظهور مهدی را بشارت داد که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و دنیا را از عدل و داد خواهد آگند ، اوصاف مهدی را چنان بیان کرد که ده تن از یارانش که عبدالؤمن یک تن از آنها بود برخاستند و گفتند که این اوصاف در هیچ کس جز تو نیست و با او بعنوان مهدی بیعت کردند . مقارن همین احوال امیر المسلمین که از خروج ابن تومرت آگاه شده بود لشکری بدفع وی فرستاد . چون وی توانست آن لشکر را منهزم کند کارش بالا گرفت و قبایل اطراف شروع کردند به اظهار تبعیت از مهدی . طی دو سال چند بار بین یاران ابن تومرت و دسته های لشکری که مرابطین بدفع وی می فرستادند جنگ روی داد . چون امیر المسلمین بشدت در دفع قیام مهدی می کوشید وی لازم دید به جایی که دفاع از آن آسان تر باشد کوچ کند ازین رو در سال پانصد و هفده به محلی موسوم به تینمکل یا تینمل عقب نشینی کرد - که در دره نفس علیا بود بفاصله تقریباً هفتاد و پنج کیلومتر در جنوب غربی مراکش . در تسخیر تینمل که با خدعه و بیرحمی انجام یافت یک تن از اصحاب عشره - اولین گروندگان به مهدی - اظهار مخالفت کرد و این مخالفت به بهای جانش تمام شد . در تینمکل ابن تومرت مردم را تحریک کرد تا عاملان خراج را که از جانب مرابطین برای جمع آوری اموال می آمدند بقتل آورند و در دنبال آن امیر المسلمین لشکر فرستاد و یک چند کوهستان را محاصره کرد کار بر یاران «مهدی» سخت شد لیکن کوهستان معبرنداشت و دست یافتن بر آن آسان نبود . کوه نشینان بامر «مهدی» از بالای کوه باران سنگ بر لشکریان امیر المسلمین ریختن گرفتند و تلفات سنگین بر آنها وارد آوردند . آخر کار

محاصره کنندگان بی حصول مقصود بازگشتند و گرفتاریهایی که مرابطین در اندلس داشتند آنها را يك چند از تعقیب ابن تومرت منصرف کرد.

درین میان ابن تومرت نسبت به بعضی از یاران خویش سوءظن یافت و این نکته او را واداشت که در دفع مخالفان و جاب موافقان با احتیاط عمل کند - و با خدعه و تدبیر در مقابل عناصر محتاط که از وی دوری گزیدند اشخاص ساده خیالی زود مجذوبش میشدند و «مهدی» چنان در نزد این مجذوبان محبوب و مطاع بود که می گویند اگر کسی از آنها را بکشتن پدر یا برادر اشارت می کرد آن کس تردید و تزلزل نشان نمی داد.

آنچه نشر دعوت وی را آسان می کرد تا حدی گرفتاریهایی بود که مرابطین در اسپانیا داشتند. با اینکه وجود رقابتها و دشمنی های دائم داخلی بین طوایف مصموده کار این پیشرفت را بتأخیر می انداخت و همین نکته بود که ابن تومرت را واداشت برای رهایی از شر مخالفان دست با اقدامی بزند که آن را «تمییز» می خوانند. روایاتی که در باب این «تمییز» هست طرح يك خدعه ماهرانه را نشان می دهد و البته افسانه آمیز بنظر می آید. می گویند ابن تومرت شاکرد و مرید عجیبی داشت بنام ابو عبدالله و نشریسی که در هنگام عبور از و نشریسی بوی پیوسته بود. این و نشریسی که بشیر لقب داشت نزد ابن تومرت رفت و آمد می کرد و پنهانی فقه و حدیث می خواند اما ظاهری کثیف و شوریده داشت و کودن و عامی بنظر می رسید. ابن تومرت که در قضیه تمییز با این مرید کودن گونه خویش قراری پنهانی داشت يك روز بامدادان به مسجد رفت. آنجا مردی دید بالباس فاخر و سرو وضع آراسته و چون نام و نشان او پرسید وی خویشتن را ابو عبدالله و نشریسی خواند. ابن تومرت در میان حیرت و اعجاب مسجدیان خویشتن را متعجب گونه ساخت اما چیزی نگفت و به نماز پرداخت. بعد از پایان نماز فرمود

تا منادی کردند و چون مردم جمع آمدند گفت این مرد ادعا دارد که ابو عبدالله و نشریسی است درنگرید تا خودش هست یا نه؟ چون مردم تصدیق کردند که وی در واقع کسی جز و نشریسی نیست ابن تومرت روی بوی کرد و پرسید چگونه شد که از آن دیوانگی باز آمدی و این لباس فاخر و سرو وضع مرتب چون یافتی؟ مرد گفت دیشب فرشته‌یی از آسمان فرود آمد. مرا بگرفت، سینه‌ام بشکافت و قلب من بشست و قرآن و مؤطاً مالک و علم و حدیث بمن آموخت. ابن تومرت ازین سخن بگریه افتاد و بعد گفت اکنون ترا امتحانی کنم. هر چه از قرآن و حدیث از و نشریسی پرسیده شد بدرستی جواب داد و مایه اعجاب حاضران گشت. ابن تومرت هم با تعجبی ساختگی سخنانش را تصدیق کرد و در درستی ادعای او جای شک نماند. و نشریسی که پنهانی با ابن تومرت مواضعه کرده بود در میان بهت و سکوت حاضران افزود که خداوند در دل وی نوری گذاشته است که با آن می‌تواند اهل بهشت و اهل دوزخ را بشناسد و خواست خداوند این است که موحدان واقعی، اهل دوزخ را نابود کنند. بعد گفت که در صحبت این دعوی هم اگر هیچ شک دارید بسر فلان چاه روید درین نزدیکی‌ها که خداوند فرشتگان خویش را آنجا فرستاده است تا درین باب با شما سخن گویند. مردم بیدرنگ بسوی آن چاه که وی نشان داده بود براه افتادند. در حالی که خلق از هیجان اشک می‌ریختند «مهدی» بر سر چاه نماز خواند و بعد سر را درون چاه فرو کرد و گفت ای فرشتگان خدا آیا آنچه ابو عبدالله می‌گوید درست هست؟ از درون چاه آواز برآمد که آری و این را همه حاضران شنیدند. در حقیقت ابن تومرت چندتن از مریدان ساده لوح دیگر را بدرون آن چاه که خشک بود فرستاده بود تا از آنجا دعوی و نشریسی را تصدیق کنند. البته چنین واقعه‌یی قوم را سخت باعجاب و هیجان آورد و در صدق دعوی و نشریسی برای هیچ کس

شک نماند. اما مهدی که ظاهراً در دل خویش بیم از آن داشت که اشخاص درون چاه سرانجام راز او را برملا کنند گفت فرشتگان خدا بدین چاه درآمده‌اند و چاه اکنون مکان مقدسی است مصلحت آنست که آن را بینبارند تا پلیدی در آن نیفتد. باین خدعه چاه مقدس را با سنگ و خاک پر کرد و کسانی را که سازنده واقعی کرامت او بودند زنده بگور کرد. بعد منادی کرد و تمام اهل کوهستان را در آنجا حاضر آورد برای تمیز. این «تمیز» در واقع از پیش بوسیله جاسوسان و گزارشگرانش انجام شده بود و نام کسانی که می‌بایست با اصطلاح امروز مشمول «تصفیه» شوند بر خود او و برونشریسی معلوم بود. اما مهدی از ونشریسی درخواست تا بمدد نور الهی که دارد اهل بهشت و دوزخ را جدا کند و او هم جدا کرد. بدینگونه مفسدان یا منافقان که در واقع مخالفان پنهانی ابن تومرت بودند بقتل آمدند، و می‌گویند تعداد کشتگان به هفتاد هزار رسید. رنگ افسانه‌یی که در روایت هست پیداست و بی‌اختیار انسان را بیاد افسانه‌های مهیب یا حیرت‌انگیزی می‌اندازد که در راحة الصدور راجع به علوی باطنی و در سیر الملوك خواجه نظام الملك طوسی در باب مزدك آمده‌است و غالباً تجسم وحشت و اعجاب سازندگان قصه‌هاست از پیشرفت امری خارق‌العاده.

وقتی ماجرای «تمیز» پایان آمد مهدی یاران یکدل را در تبعیت خویش بی‌تزلزل یافت. با اینهمه لشکری که ازین یاران یکدله بدفع مرابطین فرستاد در جبال «اغمت» از دست مرابطین شکست خورد و منهزم شد. یک بار هم لشکری همراه ونشریسی و عبدالمؤمن برای تلافی این شکست گسیل کرد. این لشکر حتی بیست روز مراکش را محاصره کرد و کار قوم بسخنی کشید. اما امیرالمسلمین از عامل سجالماسه کمک خواست و او بیاری وی شتافت. تلافی فریقین در محلی که در مجاورت بستان بود روی داد و آن

را بهمین سبب واقعه بحیره خواندند - که در زبان قوم بمعنی بستان بود . در واقعه بحیره ونشریسی بقتل رسید اما عبدالؤمن پنهانی جسد وی را بخاک سپرد و چون لشکریان مهدی وی را در بین کشتگان نیافتند آوازه در افتاد که ابو عبدالله را ملائکه با آسمان برده اند . در واقعه بحیره پیروان ابن تومرت با وجود مقاومت سختی که در مقابل دشمن کردند تلفات سنگین دادند و ناچار به کوهستانهای خویش عقب نشینی کردند . ابن تومرت هم که هنگام اعزام لشکر بیمار شده بود وقتی از هزیمت یاران خبر یافت بیماریش سخت تر شد و چند روز بعد در یک روز رمضان در گذشت - سال پانصد و بیست و چهار و بقولی پانصد و بیست و دو . در واقع با آنکه در آخرین ایام عمر عبدالؤمن را بامارت «موحدین» گزید و او را امیر المؤمنین هم خواند عبد المؤمن ناچار شد یک چند وفات مهدی را پنهان دارد و عدم حضور او را نوعی «غیبت» جلوه دهد. اما کاری را که ابن تومرت آغاز کرده بود عبدالؤمن با قدرت و جلالت ادامه داد و تحت رهبری او سرانجام نه فقط در مغرب بلکه در اسپانیا نیز دولت موحدین جای مرابطین را گرفت . بدینگونه مهدی مغربی دولتی بوجود آورد که بیش از یک قرن بعد از او همچنان پایدار ماند و در تاریخ اسلام تأثیر خود را بجای گذاشت.

درست است که دعوت ابن تومرت از لحاظ مبانی اصولی و کلامی چندان تازگی نداشت چنانکه توحید او که نام «موحدین» بدان سبب در حق پیروانش رواج یافت عبارت از قول به تنزیه بود در مقابل تشبیه «المرا بطین» و وی آنرا ظاهراً از معتزله اخذ کرده بود . قول به عصمت امام هم که بگفته ابن خلدون از آراء وی بشمار می آمد مأخوذ از مبادی شیعه بود و وی آن را مخصوصاً برای مقابله با مخالفان داخلی خویش بکار می برد لیکن روی هم رفته آنچه دعوت وی را در مقابل «مرا بطین» قوت و توفیق بخشید جاذبه

شخصیت وی بود که قبایل بربر را وادار به تبعیت و حمایت وی می‌کرد و ظاهراً این توفیق تا حد زیادی نیز مرهون همت و تدبیر عبدالؤمن بود که شاید هیچ‌یک ازین دوتن بی‌کمکِ آندیکر نمی‌توانست کاری از پیش ببرد. تعلیم ابن‌تومرت مخلوطی بود از اقوال معتزله، اشاعره، و بعضی عقاید امامیه. در نشر این تعلیم بین طوایف بربر اهتمام بسیار بکاربرد. پیروان خویش را مثل باطنیه و تاحدی از روی طبقات صحابه پیغمبر تقسیم به طبقات کرد. چنانکه آن ده‌تن را که اولین بار تصدیق مهدویت وی کرده بودند و مورد کمال اعتماد وی بودند به روایت ابن‌اثیر ایت‌عشره خواند، یعنی اهل عشره، گویا آنها را مثل عشره مبشره می‌شمرد. پنجاه‌تن را که از لحاظ ایمان و سابقه فروتر از اهل عشره بودند ولیکن غالباً از رؤسای قبایل بشمار می‌آمدند ایت‌خمسین خواند - یعنی اهل خمسین. طبقه فروتر کسانی بودند که ایت‌سبعین خوانده میشدند یعنی اهل سبعین. تمام پیروان را هم که بطاعت وی درآمده بودند موحدین خواند - بجهت اعتقاد به تنزیه. تعلیم این عقاید اگر در مورد طبقات گزیده اشکالی نداشت برای افراد قبایل دشوار بود اما ابن‌تومرت با حوصله کم نظیری باین کار میان در بست. برای آنکه عامه افراد قبایل را بانماز و سوره فاتحه آشنا کند هر یک را بنام آیه‌یی از آیات این سوره می‌خواند. چنانکه يك‌تن الحمد لله نام داشت، دیگری ربُّ وسومین العالمین خوانده میشد و آنها را واداشت تا نام یک‌دگر را بهمان ترتیب که وی تعیین کرده بود بخوانند. پیدا است که با این شیوه، کار تعلیم نماز در بین قبایل تا چه حد دشواری داشت. رسالاتی هم در مسائل مربوط به عقاید بزبان بربری و برای تعلیم قوم نوشت از آنجمله کتابی بود بنام مرشده و کتابی بنام عقیده، کتابی هم باو منسوب است که با عبارت اعز ما یطلب آغاز میشد و بهمین نام مشهور شد. ترجمه عربی کتاب التوحید او که اصلش بزبان بربری بود در

الجزیره چاپ شده است - بامقدمه بی از گلدیستر^۱ . در واقع تحقیقات گلدیستر در آنچه مربوط به عقاید و آراء ابن تومرت است هنوز جالب است و البته مطالعات هانری باسه^۲ فرانسوی و خویتسی^۳ اسپانیائی مخصوصاً در آنچه مربوط به تاریخ و احوال قبایل بربر است آن تحقیقات را کامل می کند . در باب رساله عقیده و رساله مرشده هم باید رجوع کرد به تحقیقات هانری ماسه^۴ در یادنامه هانری باسه .

مآخذ - غیر از آنچه در متن مقاله ذکر شده است : عزالدین ابن الاثیر الجزری، الكامل فی التاریخ ، طبع مطبعة الإستقامة ، قاهره، الجزء الثامن ۲۹۹-۲۹۴ ؛ ابن خلکان ، وفيات الأعیان ، طبع محمد محیی الدین ، الجزء الرابع ۱۴۶-۱۳۷ ؛ الزرکشی ، تاریخ الدولتین ، طبع تونس ۱۲۵۹/۵۱-۱ ؛ عبدالواحد المراكشی، المعجب، طبع دوزی، لیدن ۱۸۸۵/۳۹-۱۲۸ ؛ ابن القطان، نظم الجمان ، طبع محمود علی مکی ۱۳۲-۳ ؛ ابن خلدون، کتاب العبر و دیوان المبتدء والخبر، منشورات دارالکتب اللبنانی ۱۹۵۹، المجلد السادس، القسم الثاني ۴۷۲-۴۶۴ ؛ سبکی ، طبقات الشافعية الكبرى ، طبع مصر ، الطبعة الاولى، الجزء الرابع ۷۴-۷۱ . برای مراجع دیگر و مخصوصاً برای مطالعات عمده اروپائی درین باب رجوع شود به (2) El ، ج ۳ . در باب احوال المرابطين و موحدین و امراء آنها به معجم الأنساب زمباور رجوع شود و به طبقات سلاطین اسلام لین پول ترجمه عباس اقبال . در کتاب اخیر املا، نام قبایل مصموده باسین آمده است و درست نیست .

H. Basset - ۲

I. Goldzieher - ۱

H. Massé - ۴

H. Huici - ۳